

نام ایران در نخستین اشعار فارسی*

ضیاءالدین سجادی

نام ایران از قوم آریان گرفته شده و آیریا، ایران و ایران از اینجا آمده است. آریانها سرزمین اصلی و مرکزی خود را «آیران وئجه» یا «ایران ویج» می‌گفتند که حدود خوارزم بود. اراتستن مورخ یونانی نخستین بار قسمتی از ایران را «آریانا» نامیده است.^(۱) «آیران وئجه» در اوستا نیز ذکر شده است. از جمله چنین آمده^(۲):
«نخستین جاها و سرزمین‌های بهتری که من اهورامزدا بیافریدم ایران ویج (= خوارزم) است در کنار آمویه...»

بعدها در کتب تاریخ و جغرافی قدیم غالباً «ایرانشهر» را به معنی مملکت و کشور ایران به کار برده‌اند، در دوره ساسانیان هم ایران را «ایران» و «اران» (هر دو کلمه به کسر الف اول) و «ایرانشهر» می‌گفتند.^(۳) این نام کهن و باستانی بعد از اسلام غیر از کتب تاریخ و جغرافی در متون نظم و نثر فارسی به صورتهای مختلف آمده و در این مقاله قصد داریم به مواردی که در نخستین شعرهای فارسی، باز می‌خوریم یادآوری کنیم، اما پیش از آنکه به ذکر اشعار پردازیم،

* . نامواره دکتر محمود افشار (تهران: ۱۳۶۵)، جلد ۲، صص ۷۴۸-۷۵۹.

ناسب است اشاره کنیم که در قدیم‌ترین نثر فارسی یعنی مقدمه شاهنامه ابومنصوری که در محرم سال ۳۴۶ ه. ق نوشته شده، نام ایرانشهر در جایی که از تقسیم کشورها صحبت می‌کند، چنین آمده: (۴)

«هفتم را که میان جهان است خنرس بامی خواندند و خنرس بامی این است که ما بدو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی».

و مسعودی در التنبیه والاشراف بجای خنرس «خنبرث» ذکر کرده و نوشته است (۵)

«اقليم چهارم منسوب به بابل است و به نام آن معروف است و نام آن به‌کلدانی که همان سریانی است، «ختبرث» بوده و همه طبقات ایرانیان آن را به‌همین نام می‌خوانده‌اند».

و نیز می‌نویسد (۶):

«ایرانیان این ناحیه را به انتساب ایرج، پسر فریدون، ایرانشهر می‌نامیدند».

و در تاریخ طبری (۷) آمده است:

«افریدون قسمت میانه و آباد زمین را که اقلیم بابل است و آن را خنارث گفتند با هند و سند و حجاز و جاهای دیگر به ایرج داد که برادر کوچک‌تر بود و او را بیشتر از همه دوست داشت و بدین سبب اقلیم بابل ایرانشهر نام گرفت».

در اصطخری و ابن حوقل هم «ایرانشهر» آمده است (۸) اما در قدیم‌ترین جغرافیای فارسی یعنی «حدودالعالم» که به سال ۳۷۲ تألیف شد، نام ایران یا ایرانشهر نیست اگرچه ناحیه‌ها و شهرهای ایران را شرح داده است.

در صورة الارض ابن حوقل نام ایران بارها ذکر شده از جمله درباره «مرو»

می نویسد^(۹):

«شهر مرو در آغاز اسلام لشکرگاه مسلمانان بود و کشور ایران از آنجا به دست مسلمانان افتاد، چه یزدگرد پادشاه ایران در آسیاب «زرق» واقع در مرو کشته شد».

ابوحنیفه دینوری (متوفی ۲۸۲ هـ. ق) که کتاب اخبارالطوال را در ۲۲۷ هـ. ق^(۱۰) به پایان رسانیده، در موارد بسیار نام ایران و ایرانشهر را آورده از جمله می نویسد^(۱۱):

«سام (پسر نوح) جانشین پدر گشت... و چون راه وی در رفتن و برگشتن به بیلاق و قشلاق از سمت شرقی دجله بود لذا نقطه آمد و شد او را سام راه، گفتند و این همان سرزمینی است که عجم آن را ایران نامیده است، از آنجا که خاک عراق را مسکن خویش قرار داده بود از این رو ایرانشهر نامیده شد».

ایران قدیم به اپاختر یا باختر در شمال شرقی و سند در شرق و دریای عمان و خلیج فارس در جنوب و بین‌النهرین و قفقاز در شمال غربی منتهی می شده، و بسیاری از شهرهای کنونی مانند کرمان و اصفهان و ری و همدان و سیستان و کاشان و استانهایی مانند خوزستان و فارس جزء آن بوده که همه قدمت تاریخی داشته‌اند^(۱۲)، و خراسان بزرگ در مشرق این سرزمین قرار داشته است. و اینک به اشعار قدیم فارسی در قرن چهارم هجری قمری، می‌پردازیم، البته بجز شاهنامه که در سراسر آن نام ایران و ایرانی آمده است.

اگر نخستین شعر فارسی را از سال ۲۵۳ هـ. ق، زمان یعقوب لیث بدانیم^(۱۳) تا سال ۳۷۰ هـ. ق که به قول معتبر سال آغاز تصنیف شاهنامه است، در اشعار این دوره صد و بیست ساله نام ایران بسیار آمده و بخصوص در این اشعار که منشاء

ظهور و رواج آنها خراسان بزرگ بوده، امرا و شاهان، امیران و شاهان و بزرگان ایران نامیده شده‌اند، چنانکه رودکی (متوفی ۳۲۹ هـ.ق) در قصیده خمربه معروف خود، درباره ابوجعفر حکمران سیستان^(۱۴) می‌گوید:

شادی بوجعفر احمدبن محمد

آن مه آزادگان و مفخر ایران

و اما در اشعار دیگر:

در مثنوی آفرین‌نامه ابوشکور بلخی که به سال ۳۳۶ هـ.ق سروده شده آمده است:^(۱۵)

بگفته است دانای ایران به طوس

که دستی که نتوان بریدن به بوس

که مصراع دوم مثل است و سعدی چنین گفته:^(۱۶)

چو دستی نتانی گزیدن^(۱۷) ببوس

که با غالبان چاره زرق است و لوس

از شاعران این دوره کسی که بیش از همه در شعر خود ایران و ایران زمین آورده، دقیقی (مقتول به سال ۳۶۷ یا ۳۶۸ هـ.ق) است که در گرشاسب‌نامه گفته است:

به ترکان نداده است کس باژ و ساو

به ایران نبیشان همی توش و تاو^(۱۸)

به ایران شویم از پی کار اوی
 نمایم در کشور آثار اوی^(۱۹)
 گزینان ایران و اسپهبدان
 مهان جهان دیده و موبدان^(۲۰)
 چنین گفت گشتاسب با مهتران
 بزرگان ایران و گندآوران^(۲۱)
 سپردش بدو گفت بردارشان
 از ایران و این مرز بگذارشان^(۲۲)
 از ایران فرخ به خلخ شدند
 ولیکن به خلخ نه فرخ شدند^(۲۳)
 همه کار ایران مر او را سپرد
 که او را بدی پهلوی دستبرد^(۲۴)
 چو با شاه ایران گرزم این براند
 گو نامبردار خیره بماند^(۲۵)
 شه چینش گفتا به ایران خرام
 نگه کن به دانش به هر سو به گام^(۲۶)

و «ایران زمین» در این ابیات آمده است:

بدانید گفتا کز ایران زمین
 بشد فره ایزد و پاک دین^(۲۷)
 زمین کشانی و ترکان چین
 ترا باشد آن همچو ایران زمین^(۲۸)

در آورد لشکر به ایران زمین
 شه کافر، آن دل برآکنده کین^(۲۹)

و:

به ایران زمین بازکردند روی
 همه چیره دل گشته و رزم جوی
 مر آن خستگان را ببردند نیز
 نهشتند بر جایگه هیچ چیز
 به ایران زمین باز بردندشان
 به داناپزشکان سپردندشان^(۳۰)

اکنون به اشعار شاعران دیگر نیمه دوم قرن چهارم و اول قرن پنجم؛ اشاره می‌کنیم که معاصران فردوسی بوده و در اوائل قرن پنجم در گذشته‌اند.

عنصری (متوفی بسال ۴۳۱ ه. ق) در شعرش نام «ایران» و «ایران‌شهر» آورده و از جمله در قصیده‌ای به مدح سلطان محمود گوید:^(۳۱)

تا به نام او کند خطبه در ایران خطبه‌گر
 قبله شاهان گیتی تربت ایران بود

و در قصیده دیگر به مدح محمود سخن از ایلک آورده و گفته است:^(۳۲)

حدیث ایلک ماضی که تا موافق بود
 نبود نامه او را بجز ظفر عنوان
 چو شد مخالف و در دوستی خلاف آورد
 نشاط او غم دل گشت و جاه او خلقان

خجسته رایت منصور چون ز دارالملک
 بکرد جنبش و شد سوی کشور ایران
 از آن سپس چو بیامد به رزم شاه برفت
 قفا دریده، هزیمت بسوی ترکستان

و ایلک خان، نصر بن علی بن موسی، حکومت ماوراءالنهر را داشت و قبلاً
 قراردادی بین او و محمود منعقد شد و بعد قرار بهم خورد و دوستی به دشمنی و
 مخالفت بدل شد^(۳۳). عنصری در قصیده دیگر به مدح محمود گوید: (۳۴)

نجات خلق به حمد محمد و محمود
 سر نبی و نبی خدایگان جهان
 از آنکه بد به حجاز آن و این به ایرانشهر
 حجاز دین را قبله است و ملک را ایران

و در قصیده دیگر: (۳۵)

حصار و نعمت از آن لشکر قوی بستند
 به یک چهار یک از روز خسرو ایران

و در قصیده دیگر: (۳۶)

ولیکن از قبل آنکه او همی دانست
 کفایت و کرم و فضل خسرو ایران

و در قصیده دیگر: (۳۷)

برهنه شاعر و درویش زائر
 در ایران از عطای شاه ایران
 یکی دیبا فرو ریزد به رزمه
 یکی دینار برسنجد به قپان

و در قصیده‌ای به مدح خواجه احمدبن حسن میمنندی وزیر محمود
 گوید: (۳۸)

دل نگهدار این تن از دردش که دل باید ترا
 تا ثنای کدخدای کشور ایران کنی

و در قصیده‌ای به مدح محمود نام «ایران‌شهر» آمده به این شکل: (۳۹)
 ز حرص مدحش اندر زمین ایران‌شهر
 همی بروید شعر ار پراکنند شعیر

اما نام ایران در اشعار منوچهری دامغانی (متوفی ۴۳۲ ه. ق) در قصیده‌ای
 به مدح مسعود غزنوی به مطلع:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
 کرده است رای تاختن و قصد کارزار

گوید: (۴۰)

ملک جهان بگیری از قاف تا به قاف
 مال جهان ببخشی از عود تا به تار

توران بدان پسر دهی، ایران بدین پسر
مشرق بدین قبیله و مغرب بدان تبار

و در قصیده دیگر: (۴۱)

ای سپاهت را سپاهان، راینهت را ری مکان
ای ز ایران تا به توران بندگان را وثاق

و در قصیده معروف به مطلع:

شبی گیسو فرو هشته به دامن
پلاسین معجر و قیرینه گرزن

در مدح سپهسالار علی بن عبیدالله صادق گفته است: (۴۲)

علی بن عبیدالله صادق
رفیع الشأن امیر صادق الظن
جمال ملکت ایران و توران
مبارک سایه ذوالطول والامن

و در قصیده‌ای از شکایت حسودان، خطاب به حاسد خود گوید: (۴۳)

خواست از ری خسرو ایران مرا بر پشت پیل
خود ز تو هرگز نیندیشید در چندین سنین

در یک مسمط در وصف خزان و مدح مسعود غزنوی، چون به مدح
مسعود می‌پردازد می‌گوید: مسعود هنوز جوان است و بتدریج بر دشمنان مملکت

چیره می‌شود، پس می‌گوید: (۴۴)

زود شود چون بهشت گیتی ویران
 بگذرد این روزگار سختی از ایران
 روی به رامش نهد امیر امیران
 شاد و بدو شاد این خجسته وزیران
 دست به می شاه را و دل به هژیران
 دیده به روی نکو و گوش به قوال

فرخی سیستانی شاعر خوش طبع و لطیف‌گوی (متوفی ۴۲۹ هـ. ق) بیش از عنصری و منوچهری نام ایران را در شعرش آورده، به این شرح که بیست و هشت مورد نام «ایران» و یک مورد «ایران زمی» و یک جا هم نام «ایران‌شهر» در دیوان فرخی آمده است به این ترتیب:

در قصیده‌ای در وصف شکارگاه محمدبن محمود غزنوی، درباره شکار از ناوک امیر گوید: (۴۵)

این همی رفت و همه روی پر از خون دو چشم
 وان همی گفت و همه سینه پر از خون جگر
 راست گفتمی که شکسته سپه‌خان اندی
 پیش محمود شه ایران در دشت کتر

و دشت کتر یکی از نواحی هند است و فرخی در قصیده معروف:

افسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
 سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر

به «کتر» اشاره کرده و گفته است: (۴۶)

ز بت پرستان چندان بکشت و چندان بست
که کشته بود و گرفته ز خانیان به کتر

و جنگ کتر جنگی است که سلطان محمود در روز یکشنبه ۲۲ ربیع‌الآخر سال ۳۹۸ هـ. ق در دشت کتر، چهار فرسنگی بلخ کنار پل چرخیان با ایلک‌خان، خان ترکستان و یوسف قدرخان بن بغراخان ملک کاشغر و ختن کرد، و محمود بر آنان پیروز شد. (۴۷)

و در مدح محمدبن محمود گوید: (۴۸)

میر همه میران پسر خسرو ایران
بو احمدبن محمود آن ابر درم بار

و هم ضمن مدح او گوید: (۴۹)

تهی نیست از بخشش او سرایی
چو از لشکر شاه ایران حصارى

و در چند قصیده که در مدح امیر یوسف ناصرالدین برادر محمود گفته به شاه ایران یا شه ایران اشاره کرده از جمله: (۵۰)

چون شه ایران والا به نسب
با شه ایران همتا به گهر

و نیز: (۵۱)

گر تو رفتی سوی ارمن بدل بیژن گیو
 از بساط شه ایران بسوی جنگ گراز
 تاکنون از فرع ناوک خونخواره تو
 نشدی هیچ گرازی ز نشیبی به فراز

و اشاره به داستان بیژن گیو و رفتن او به توران برای کشتن گرازان است که در شاهنامه آمده و در قصایدی که به مدح مسعود غزنوی ساخته، هم به شاه ایران اشاره کرده از جمله بازگشت او را از اصفهان به غزنین پس از فوت محمود، درخواست کرده و ضمن آن گفته است: (۵۲)

ای برید شاه ایران از کجا رفتی چنین
 نامه‌ها نزد که داری؟ باز کن بگذار هین

و در پایان قصیده گوید:

بس شگفتی نیست گر چون آبگینه بترکد
 هر دلی کز شاه ایران اندر آن بغض است و کین

و در قصاید مدح محمود غزنوی نیز به خسرو ایران و شاه ایران اشاره دارد از جمله: (۵۳)

یمین دولت عالی، امین ملت باقی
 نظام‌دین ابوالقاسم ستوده خسرو ایران

و در این قصیده ایران و توران را برابر نهاده و تورانی را دشمن ایرانی دانسته و گفته است:

ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی
 پس از چندین بلا کآمد ز ایران بر سر توران
 و در یک قصیده به مدح محمدبن محمود گفته: (۵۴)
 نهانی‌های اسکندر به ایران آری از یونان
 خزینه شاه زنگستان به غزنین آری از کله

و کله نام شهری و مدینه‌ای در میان جزیره (۵۵)، و بندرگاهی است در هند
 در نیمه راه عمان و چین واقع است. (۵۶) در نزهة القلوب (۵۷) نوشته است:
 «جزیره کله و سربره از جزایر خلیج، دوم بحر هند است و در او معادن قلعی
 بسیار است.»

و در التفهیم (۵۸) آمده:
 «و آنکه جزیره‌های زنگستان، و از جزیره‌های بزرگوار و نامدار که اندروست،
 سران‌دیب... و جزیره کله، و از وی ارزیز و قلعی خیزد.»

و در قصیده‌ای به مدح حسنک وزیر و تدبیر او در آباد کردن و نظام دادن
 شهرها گوید: (۵۹)

من قیاس از سیستان آرم که آن شهر من است
 وز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خیر
 تا خلف را خسرو ایران از آنجا برگرفت
 در ستم بودند و در بیداد هر بیدادگر

و می‌گوید شهر سیستان پس از امیر خلف بانو خراب شد و مردم پراکنده

شدند، و چون وزارت به حسنک داده شد، همه جا از جمله شهر سیستان آباد شد و نظام گرفت و مردمان گرد آمدند و باغها و بوستانها سرسبز و خرم شد. در دیوان فرخی یکجا «ایران شهر» آمده ضمن مدح محمدبن محمود:^(۶۰)

از پرستیدن آن شاه که در ایرانشهر
گردنی نی که نه از منت او دارد بار

و یک جا «ایران زمی» آمده در مدح امیر یوسف بن ناصرالدین:^(۶۱)

دخل ایران زمی از بخشش او ناید بیش
ملک ایران زمی از همت او آید کم

و در مدح خواجه ابوالحسن حجاج، علی بن فضل بن احمد، «ایران زمین» آورده و گفته است:^(۶۲)

دستور زاده شاه ایران زمین
حجاج تاج خواجهگان بوالحسن

و ابن ابوالحسن حجاج، فرزند ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی^(۶۳) وزیر معروف محمود غزنوی بوده که به ترویج زبان فارسی علاقه داشت و در دیوان فرخی از مدح این وزیر اثری نیست.^(۶۴)

یادداشت‌ها:

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۲. فرهنگ ایران باستان، تألیف پورداود، ص ۱۸۵، نیز در یسنا گزارش پورداود ص ۵۲-۳۳ درباره ایران‌ویج و آمویه بحث شده است.
۳. فرهنگ فارسی محمد معین، اعلام.

۴. بیست مقاله قزوینی، مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ص ۳۲.
۵. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۶.
۶. ص ۳۸.
۷. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۱۵۴.
۸. یادداشتهای قزوینی، ج ۱، ص ۱۵۰.
۹. ترجمه دکتر جعفر شعار، ص ۱۷۱.
۱۰. ترجمه صادق نشأت، مقدمه ص کج.
۱۱. همان ترجمه ص ۲.
۱۲. رک: جغرافیای تاریخی ایران تاریخ، تألیف بارتولد، ترجمه حمزه سرداور (طالبزاده)، نیز راجع به حدود ایران و تقسیمات کشور در دوران هخامنشی و اشکانی و ساسانی رک: ایران در عهد باستان تألیف دکتر مشکور، ج ۱، ص ۲۳-۷.
۱۳. تاریخ ادبیات دکتر صفا، جلد ۱، ۱۴۶.
۱۴. شرح حال ابوجعفر در احوال و آثار رودکی، ج ۲، ص ۴۷۸-۴۹۲.
۱۵. احوال و آثار رودکی، ج ۳، ص ۱۲۴۶.
۱۶. امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۸۱۲.
۱۷. بوستان، تصحیح قریب چاپ دوم، ص ۵۵ و تصحیح دکتر یوسفی، ص ۵۰.
۱۸. دیوان دقیقی، چاپ دکتر دبیر سیاقی، ص ۳۱.
۱۹. ص ۳۴.
۲۰. ص ۳۹.
۲۱. ص ۴۰.
۲۲. ص ۴۲.
۲۳. ص ۴۲.
۲۴. ص ۸۱.
۲۵. ص ۸۶.
۲۶. ص ۹۵.
۲۷. ص ۳۲.
۲۸. ص ۳۶.

۲۹. ص ۴۶.
۳۰. ص ۷۸.
۳۱. دیوان عنصری، تصحیح دکتر یحیی قریب، ص ۵۰.
۳۲. دیوان، ص ۱۴۰.
۳۳. حواشی چهار مقاله، به کوشش دکتر محمد معین، ص ۶۸، تاریخ دیالمه و غزنویان، تألیف عباس پرویز، ص ۲۲۴-۲۱۷، ترجمه تاریخ یمینی تصحیح دکتر جعفر شعار، ص ۲۸۷-۲۸۱.
۳۴. دیوان عنصری، ص ۱۴۲.
۳۵. دیوان عنصری، ص ۱۵۸.
۳۶. ص ۱۶۱.
۳۷. ص ۱۶۴.
۳۸. ص ۱۷۰.
۳۹. ص ۷۵.
۴۰. دیوان منوچهری، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۳۱.
۴۱. ص ۴۶.
۴۲. ص ۵۹.
۴۳. ص ۷۰.
۴۴. ص ۱۳۷.
۴۵. دیوان فرخی، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۱۶.
۴۶. دیوان فرخی، ص ۷۱.
۴۷. هشت مقاله تاریخی و ادبی، نوشته نصرالله فلسفی، ص ۳۴ حاشیه ۲.
۴۸. دیوان، ص ۱۱۹.
۴۹. ص ۳۷۴.
۵۰. ص ۲۰۰ و موارد دیگر در مدح مسعود که نام ایران آمده: ص ۱۴۲.
۵۱. ص ۲۰۰ و موارد دیگر ص ۳۵۳ و ص ۳۵۵ ضمن مدح امیر یوسف نام ایران آمده و نیز ص ۲۸۵.
۵۲. ص ۲۹۹ و از موارد دیگر در مدح مسعود که نام ایران آمده: ص ۱۴۲.
۵۳. ص ۲۵۵ و موارد دیگر در مدح محمود ص ۲۴۸، ص ۳۴۴، ص ۲۶۵.
۵۴. ص ۳۵۰.

۵۵. برهان قاطع.
۵۶. معجم البلدان - لغت نامه.
۵۷. ص ۲۳۱ - لغت نامه.
۵۸. ص ۱۶۸.
۵۹. دیوان فرخی، ص ۱۹۴، تصحیح دبیر سیاقی.
۶۰. ص ۹۹.
۶۱. ص ۲۳۵.
۶۲. ص ۳۱۶، و مورد دیگر ص ۳۵۸ نام ایران ضمن مدح همین ابوالحسن حجاج .
۶۳. هشت مقاله تاریخی و ادبی، ص ۸۳-۹۶ .
۶۴. فرخی سیستانی، تألیف دکتر یوسفی، ص ۱۱۷-۱۱۸، از موارد دیگر که نام ایران ضمن مدایح امیران و بزرگان در دیوان فرخی آمده باید به صفحات: ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۶۷، ۲۸۵، ۳۲۳، ۳۲۷، مراجعه کرد.